أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَه الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَه ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ‌

 قبل از شروع در همان صحبتی كه مدّ نظر بود به دنبال مطلب قبلی، یك تذكر فی الجمله‌ای راجع به رعایت مجالس ذكر كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه سابق خیلی نسبت به این قضیه اهتمام داشند عرض می‌شود.

 در مجلسی كه یاد خدا است تمام ذهن و حواسّ‌باید متوجه این نكته باشد و غیر از همان توجه به محتوا و برنامه‌ای كه در همان موقعیت خاص هست ممكن است كه توجه به چیز دیگر، آن فایده و نتیجه را نداشته باشد و این مسئله خیلی مهم است. مثلا مرحوم آقا در رفتن به قبرستان و استفاده از همان فضای ملكوتی ارواح و عبرت از مردگان و اموات، می‌فرمودند كسی كه به قبرستان می‌رود باید یك فاتحه بخواند و بعد در كناری بنشیند و همین طور به حال سكوت بگذراند. منظور ایشان از این مسئله این است كه در هر جا حال انسان اقتضای یك نوع از عمل و فعل را می‌كند در یك جا خب انسان بایستی كه تلاوت قرآن كند در جایی باید دعایی هست بخواند در جایی باید نماز بخواند ولی در یك جا هیچ كدام از این كارها را نباید انجام بدهد، باید كناری بنشیند و آن سكوتی كه دارد در آن وقت خاص، این موجب یك نوع تأثیر و قطع تعلق می‌شود برای انسان. یعنی اگر انسان در یك همچنین وضعی از اول تا آخر مفاتیح را دوره كند نتیجه‌ای عاید او نمی‌شود هر چیز به جای خود نیكو است گرچه این دعا هم وارد است و از ائمه آمده است یا از قرآن كه كلام الهی است كه بالاتر نداریم ولی علی ای حال همین قرآن باید قرائتش مشخص باشد وقتش مشخص باشد همین طور نمی‌شود خوانددر هر جا.

 در بعضی جاها خواندن قرآن كراهت دارد در حمام قران خواندن كراهت دارد در جایی كه موجب ایذاء بشود كراهت دارد. این سلام كردن مستحب است و ردّ سلام واجب است ولی این قدر كه تأكید راجع به سلام آمده، ما می‌بینیم در بعضی از موارد سلام كردن كراهت دارد مثلا فرض كنید كه شخصی وارد حمام بشود این حمامهای عمومی‌كه آن موقع بود در حمام هر كسی به كار خودش مشعول است سلام كردن موجب می‌شود كه ذهن متوجه آن شخص بشود یا این كه كسی كه در حال نماز است‌

 سلام كردن به او كراهت دارد گرچه جواب سلام واجب است و همین طور كراهت دارد انسان وارد مجلسی می‌شود كه شخصی دارد صحبت می‌كند، دیده شده اشخاص می‌آیند و سلام می‌كنند و این سلام مكروه است و خوب نیست جهت آن هم همین است كه آن گوینده الان دارد یك سری مسائلی را تعقیب می‌كند و آن شنونده هم بر اساس همان مطالب گوینده، دارد مطالب را هضم می‌كند و این سلام یك مرتبه یك وقفه‌ای در تلقی ایجاد می‌كند و لذا كراهت دارد همین طور درمجلس ذكر آمدن و سلام كردن صحیح نیست. شخصی كه وارد شد هر جایی كه خالی پیدا كرد می‌رود می‌نشیند سلام نباید كرد. پس ببینید این قدر مسئله دقیق است و مهم است كه در مسیر الهی و در مسیر تربیت الهی باید رعایت این ظرافتها و این نكته‌ها بشود

 یك وقت مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه در مجلس ذكر بودند به اتفاق دوستانشان، صحبت راجع بهاین بود كه آن چه كه موجب می‌شود انسان تجمع خاطر داشته باشد و تمركز داشته باشد باید تحصیل كند و نباید فكر و ذكر خودش را به مسائل متفرقه بگذراند نباید قبل از این كه وارد مجلس می‌شود با هر كسی گفتگو كند و صحبت خود را در آن روز به مسائل دنیا بگذراند. این صحبت‌ها ردّ و بدلهای معنوی است كه بین طرفین ایجاد می‌شود و چه بسا ممكن است این تأثیر و تأثرات به آن مجلس منتقل شود و سایر افراد را در تحت تأثیر قرار بدهد. در این موقع كه مشغول صحبت كردن بودند یك دفعه یك صدایی از بیرون آمد مثل این كه كسی به پنجزه زده بود یكدفعه همه متوجه این صدا شدند ایشان فرمودندهمین صدا ضرر دارد یعنی همین صدایی كه الان شما شنیدید ممكن است یك حالی برای انسان در حال نزول باشد، یك جنبه معنوی، به محض این كه ذهن به یك طرفی العین و به یك لحظه. به سمتی غیر از آن نزول انصراف پیدا می‌كند یكدفعه قطع می‌شود حالا دوباره كی برگردد با خدا است و راجع به این زمینه هم خیلی مسائل زیاد است و هم همه شنیدند و در كتب خواندند.

 بنابراین در مجالس ذكر خیلی مناسب است كه فقط و فقط صبحت منوط بشود به آن چه كه در آن مجلس مطرح است و مطلب اضافی مطرح نباشد چیزی غیر از این قرآن و برنامه‌ای كه هست مطرح نشود حتی اگر مطلبی هست حتی اگر یك برنامه‌ای است ولو برنامه الهی است و معنوی است ولكن آن برنامه‌ها و صحبت‌ها باید خارج از آن مجلس مطرح باشد و مرحوم آقا هم بسیار تأكید داشتند راجع به این نكته كه حتی افرادی كه در این مجالس شركت می‌كنند بهتر است كه در آن روز یا آن شب كمتر صحبت كنند با افراد كمتر برخورد كنند تا این كه این بتواند اثر بگذارد و این یك مسئله واقعی است یعنی در اختیار من و شما نیست اگر شما این آب را بنوشید رفع عطش می‌كنید و اگر به جای این آب‌

 شما نمك در این آب بریزید و بخورید عطش را اضافه می‌كنید نگوییم كه هر دو آب است، نه آن نمك خاصیت آن این است كه عطش را اضافه می‌كند و خاصیت آب این است كه رفع این عطش می‌كند. این نظام نظام تكوین است و تشریع هم بر اساس نظام تكوین است.

 آیه‌ای كه در مطلع صحبت قرائت شد می‌فرماید فأقم وجهك للدین حنیفا، وجهه خودت را برنامه خودت را آن صورت خودت را نمای خودت را نمود خودت را، اینها را متوجه دین حنیف بكن. دین حنیف چیست؟ دین حنیف آن دینی است كه بر اساس كیفیت تكوینی خلق انسان بنا شده است این را می‌گویند دین حنیف. خداوند انسان و نفس انسان را به نحو خاصی خلق فرموده. نفس انسان قابلیت‌هایی دارد، برای رشد. این قابلیت ها را خداوند در انسان قرار داده. بر اساس اینها دین را تشریع می‌كند. یعنی قوانینی بر اساس این قابلیت‌ها خداوند جعل می‌كند. این جعل قوانین در صورتی مفید است كه با آن قابلیت‌های انسان تطبیق كند اگر تطبیق نكرد نه تنها موجب می‌شود كه انسان رشد نكند بلكه موجب خذلان هم خواهد شد و این مسئله قابلیتهای نفسی مثل قابلیت های جسمی‌است. این بدن یك قدرتی دارد یك نیروی دفاعی دارد یك نیروی جذب آن چه را كه برای او صلاح است دارد، از مواد. نیروی تولید دارد تولید مثل دارد نیروی صحت و سلامت دارد كه از او تعبیر به مزاج می‌شود برای رعایت این مسئله ما باید آن چه را كه در راستای همین نكته است یعنی در راستای تحصیل این اعتدال مزاجی باید انجام بدهیم اگر قرار بر این باشد كه بیاییم و بر خلاف این عمل كنیم این بدن انسان الان فرض كنید كه من باب مثال خب در درون ما گرما تقریبا ٣٧ درجه است این رعایت گرما باید بشود ما بر خلاف این وضعیت نباید عمل كنیم ریه ما این دارای یك خصوصیاتی است یك امكاناتی دارد حبابهایی در آن است حفره هایی در آن هست خون می‌آید در این ریه با اكسیژنی كه در این جا هست آن اكسیژن را به سلولها می‌رساند و موجب سوخت می‌شود غذا به وسیله این اكسیژن در سلول جذب می‌شود خب این ریه الان در این وضعیت قرار داد حفره هایی كه در ریه هست با گرمای ٣٧ درجه تنظیم شده ما نباید كاری كنیم كه این اعتدال به هم بخورد اگر شما یك چیز گرمی‌بخورید یك چای گرم بخورید و در وضعیت گرم او را قرار بدهید بعد یك مرتبه آب یخ بخورید در ریه تولید كیست می‌شود چرا؟ چون یك مرتبه نظام به هم می‌خورد آن حفره هایی كه در ریه است تبدیل به كیست می‌شود یا به عكس. این همه ما در روایات داریم كه برای معده آب سرد مضر است برای همین است یعنی در یك عكس العملی كه معده نسبت به این آب سرد پیدا می‌كند سیستم آن به هم می‌خورد حالا اگر ما این مسئله [را] انجام بدهیم صحت و سلامتی خودمان را تأمین كردیم اگر انجام ندهیم‌

 امراض به وجود می‌آید.

 همین طور مسائل نفسی هم بر همین اساس است خداوند یك راهی را برای ارتقاء و رشد نفس قرار داده است اگر ما زورمان به خدا می‌رسید می‌گفتیم خب خدایا این راه را تغییر بده خب مسئله دیگری بود ولی خب این مسئله منتفی است. این راهی را كه خداوند برای تربیت و رشد نفس قرار داده است این راه قابل تغییر نیست نه در اختیار پیغمبر است و نه در اختیار امام است نه در اختیار فرد دیگر است، نه در اختیار ما و شما است. همان طوری كه صحت و سلامت بدن در اختیار كسی نیست [این‌] یك مسئله تكوینی است مسائل نفس هم از همین باب است مسائل نفس هم بر همین منوال است.

 در آیه می‌فرماید فأقم وجهك للدین حنیفا فطرت اللَه التی فطر الناس علیها، این فطرت كه خداوند در بشر قرار داده است این كیفیت وجودی و استعدادی كه خداوند در بشر قرار داده این در اراده و اختیار پروردگار است خداوند بشر را بر اساس این فطرت قرار داده لذا می‌فرمایند ما دو فطرت داریم یكی فطرت اولی و یكی فطرت ثانیه. فطرت اولی عبارت است از ناموس عالم وجود و حقیقت عالم وجود كه عبارت است از حق مطلق و همان نور مطلق كه وجود پرفیض و فیاض پروردگار است این فطرت فطرت اولی است یعنی وجود پروردگار، حق محض است آثار و صفات پروردگار حق محض است تراوشات وجودی پروردگار این حق محض است تمام این اسماء و صفات پروردگار و این آثار وجودی همه بر محوریت ذات پروردگار دور می‌زند این می‌شود فطرت اولی. بر این اساس فطرت ثانیه كه فطرت بشر است خلق شده است یعنی اگر پروردگار داری اسم رحیم است انسان هم دارای اسم رحیم است اگر اودارای صفت عطوفت است انسان هم هست اگر او دارای آثار علم است انسان هم هست اگر او دارای قدرت است انسان هم هست.

 تمام خصوصیات اسماء و صفات پروردگار به نحو اجمال در این مجموعه كه در این نفس است قرار داده شده است. برای رسیدن به آن فطرت اولی كه عبارت است از آن حق محض، خداوند تشریع قرار داده. بعضی معتقدند از متكلمین بر این كه ممكن است چیزی مقرب انسان به پروردگار باشد این عمل انسان را به خدا نزدیك كند ولكن مورد دستور و امر پروردگار قرار نگیرد و مورد نهی قرار بگیرد. بالاخره خدا است دیگر! می‌گوید این را می‌خواهم یا نمی‌خواهم این راه را انتخاب می‌كنم یا نمی‌كنم گرچه این راه هم انسان را برساند این حرف به ادله‌عدیده مردود است. یكی از آنها این است كه كار خدا كه دلبخواهی نیست كار خدا كه بر اساس نفس نیست ما كه می‌گوییم این را می‌خواهیم و این را نمی‌خواهیم بر اساس چیست؟ یا بر اساس واقعیت است چیزی برای این بچه ضرر دارد خب انسان‌

 جلوگیری می‌كند خب این بر اساس چیست؟ یك واقعیت است. اگر بر اساس واقعیت است باید جلوگیری بشود. نباید در اختیار این بچه قرار داده بشود و اگر برای بچه واقعا ضرر ندارد یعنی مفید هم هست به چه لحاظ انسان جلوگیری كند؟ چرا؟ این جا می‌شود داعی چه؟ نفسانی! التفات كردید!

 اگر موردی بود كه ما دیدیم كه این مورد واقعا موردی است مفید و از نقطه نظر عقلی و منطقی دلیلی بر خلاف او نباشد و وجود او صلاحیت داشته باشد برای انسان به چه ملاكی و لحاظی ما او را ترك كنیم یا او را به جا بیاوریم؟ چرا؟ خدا كه بر اساس حب و بغض نهی نمی‌كند خدا كه نفس ندارد خدا كه خودمحوری مانند خودمحوری‌های ما ندارد كبرائیت و عظمت اختصاص به ذات پروردگار دارد به ما نیامده. ما چرا در این جا پا را از گلیم خود بیرون بگذاریم و در آن مسائلی دخالت كنیم كه آن دخالتش بر عهده پروردگار است؟ حتی پیغمبر هم نمی‌تواند كار انجام بدهد پیغمبر هم نمی‌تواند و ازعجائب قرآن مجید این است كه آن چنان خدای متعال مسئله توحید را در قرآن آمده بیان كرده كه دیگر اصلا جای تفكر برای كسی نگذاشته.

 شما از پیغمبر كسی را كه بالاتر سراغ ندارید اشرف همه موجودات است كسی است كه همه كار را دارد انجام می‌دهد از نقطه نظر ظاهر تمام عالم وجود .... در وقتی كه دنبال پیغمبر كردند و آمد در كوهها و سنگ زدند به پایش. خون افتاد و صورتش و مردم رجاله قریش بچه‌ها را تحریك كردند و ... تا پیغمبر آمد به این كوهها پناه برد. جبرئیل آمد گفت خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید ما تمام قوای خود را در تو گذاشتیم باد را در اختیار تو گذاشتیم زمین را در اختیار تو گذاشتیم صائقه را در اختیار تو گذاشتیم همه را در اختیار تو گذاشتیم دیگر حالا اگر یكی از اینها در اختیار ما بگذارند چه می‌كنیم؟ همه دنیا را كن فیكون می‌كنیم! همه را در اختیار تو گذاشتیم نفرین می‌خواهی بكنی به این قوم، نفرین كن. بعد پیغمبر چه كرد؟ پیغمبری كه تمام این قوا در اختیارش است، هیچ! گفت اللَهم اهد قومی‌اینها را هدایت كن اگر قرار بر این است كه من از این قدرتم استفاده كنم چرا این قدرت را در راه بهبودی استفاده نكنم؟ خیلی مسئله مهم است.

 ببینید كه فرق بین انبیاء و بین غیر انبیا در این است حتی بین پیغمبر و بین سایر انبیا، فرق بین امام زمان علیه السلام با امثال ما در این است، با مردم، با مردم عادی در این است كه امام علیه السلام مسئله را توحیدی نگاه می‌كند مسئله را از ناحیه او نگاه می‌كند می‌گوید آن كسی كه این قوا را در اختیار من گذاشت همین شخص همین ذات. این خدای همین ها است خب خودش می‌داند چرا من بیایم در این جا كاری انجام بدهم؟ چرا من بیایم در این جا دخالت كنم؟ خدا دارد می‌بیند دیگر، او دارد می‌بیند من‌

 بیایم چه كنم؟ این فرق بین پیغمبر و بین سایر افراد است و این قابلیت برای پیغمبری و رسالت دارد. علت این كه امام زمان علیه السلام امام است به خاطر این مسائل است. من این طور نیستم من در نفس گرفتارم مسائل را می‌خواهم به نفع خودم برگردانم اگر در زندگی مسئله‌ای پیش آمد می‌خواهم زندگی را به نحوی قرار بدهم كه در وضعیت مناسب باشم ولو این كه بر دیگری هم ظلم بشود اگر یك اشكالی در یك جا پیش آمد می‌خواهم اشكال را برطرف كنم ولو این برطرف كردن اشكال ضرری را به دیگری برساند ولی امام علیه السلام یك همچنین فكری نمی‌كند، می‌گوید بسیار خب! من در زندگی این مشكل را پیدا كردم خب كردم، الان این اشكال دارد متوجه من می‌شود چرا ضررش به دیگری برسد؟ نباید برسد. مسئله را توحیدی نگاه می‌كنید.

 یك وقت یك ضرر به یكی می‌رسد یك وقتی نمی‌شود. یك وقتی یك اشكال پیدا می‌شود یك وقتی نمی‌رسد مسئله این طور نبود كه بزرگان بیایند و تمام مطالب را به نفع خودشان برگردانند. بسیاری از بزرگان در مسائل داخلی خودشان اشكال داشتند اختلاف داشتند هیچ وقت نمی‌آمدند یك كار غیر عادی انجام بدهند بسیاری از بزرگان در مسائل معیشتی خودشان دچار اشكال بودند. مرحوم پدر ما نقل می‌كرد می‌گفت آقای حداد دوازده سال یك زمانی به نان شبش محتاج بود التفات می‌كنید كسی كه به اعتقاد ما و آن چه كه ما دیدیم قادر بر همه چیز بود چیزهایی كه بنده به چشم خودم دیدم، غیر از آن چه كه شنیدم، به چشم خودم دیدیم! بر همه چیز ایشان قادر بود ولی نمی‌خواهد از آن نظام و تقدیری كه خدا برایش قرار داده این طرف و آن طرف برود اگر برود باخته است شاید زندگیش خوب بشود شاید مسائل تغییر پیدا كند ولی قضیه چیست؟ مسئله را باخته است قضیه را باخته است این مكتب مكتب صحیح است.

 مكتبی كه حركت فطری انسان را بر اساس توحید قرار می‌دهد این مكتب مكتب صحیح است خدا در قرآن به این پیغمبركه از او بالاتر وجود ندارد می‌گوید ای مردم تصور نكنید كه حالا كه این خاتم انبیاء شده و پیغمبر شده و اعظم همه انبیا و رسل و اشرف كائنات، همه به جای خودش محفوظ، خیال نكنید این خودش برای خودش این‌ها را منقبتی می‌بیند و بخواهد فخر و افتخار كند بر دیگران، بله ما دیگر به این تاج رسالت متوّج شدیم و قبای ولایت بر قامت ما آراسته شد و كذا و كذا، مسئله این طور نیست. ولو تقول علینا بعض الاقاویل اگر یك كلمه را جایش را كم و زیاد كند این، از پیش خود بخواهد كم و زیاد كند ولو تقوَّل بعض الاقاویل یك حرف به ما نسبت بدهد یك حرف یك كلمه لأخذنا منه بالیمین با قدرت خود چنان او را در فشار قرار می‌دهیم و رگ گردن او را چنان قطع می‌كنیم لأخذنا منه‌

 بالیمین ثم لقطعنا منه بالوتین وتین این رگ گردن را می‌گویند این رگ نخاع، آن اعصاب را می‌گویند، آن را قطع می‌كنیم مانند مرده او را می‌اندازیم در روی زمین و هیچ كسی نمی‌تواند جلوی اراده ما را بگیرد. این معجزه قرآن است‌

 اصلا اسلام به خاطر این مسئله‌اش مطرح است. ما كه اسلام را پذیرفتیم به خاطر ویژگیهای آن است یعنی در اراده پروردگار هیچ كس نمی‌تواند بایستد در كنار قدرت پروردگار هیچ كس نمی‌تواند عرض اندام كند این از پیغمبرش، بقیه خود دانند. مسئله این است. این مطلب اگر محقق شد این مطلب فطرت اگر محقق شد انسان به آن فطرت اولی می‌رسد، به آن فطرت اولی. و اگر انسان بخواهد نه! از خودش كم و زیاد كند حرف را عوض و بدل كند آن چه را كه می‌خواهد، از آن كنارها، این طرف و آن طرف یك قسمی، مطلب را برگرداند! كی ضرر كرده؟ خودش ضرر كرده. چرا؟ به هر قدمی‌كه ما بیاییم از آن فطرت دور شویم به همان قدم یك دری از سعادت را به روی خودمان بستیم حالا این گوی و این میدان. مگر ما چقدر عمر می‌كنیم؟ مگر چقدر برای ما ...؟

 در یك روایتی [هست كه‌] شخصی آمد خدمت امام سجاد علیه السلام و از احوالش شكایت كرد حضرت او را نصیحت كردند منتهی یك نصیحتی كه برای او كارساز باشد، نیامدند حضرت به او بفرمایند حالا عیب ندرد، بر این حالت صبر كن، خدا به تو اجر می‌دهد [كه‌] آن شخص خیال كند كه بله! بسیار خب! حالا ما بر این صبر می‌كنیم اجر در پرونده ما نوشته می‌شود و چه می‌شود. حضرت آمدند اصلا ریشه‌ای قضیه را درست كردند. گفتند تو چه داری می‌گویی؟ تو داری از حالت شكایت می‌كنی؟ ای مسكین! تو الان به سه مطلب مبتلا هستی كه هر كدام از این ها اكتفا می‌كند كه به او بپردازی. مسئله اول این كه خداوند یك عمری به تو داده است كه هر روز كه دارد از این عمر تو كم می‌شود دیگر چیزی جایگزین آن نیست. دیروز ما رفت دیگر نمی‌توانیم برگردانیم، باید ببینیم به چه گذراندیم دیروز را؟ ولی آن دیروز رفت. وجود در هر مرتبه‌ای یك حصه خاص به خود دارد كه آن حصه دیگر قابل رجعت نیست. بله ممكن است انسان توبه كند ممكن است انسان برگردد ولی به آن حصه دیگر نمی‌رسد آن از دست رفت. حضرت می‌فرمایند یك روز از عمر تو رفته، در حالی كه مردم برای آن چه كه غم می‌خورند آن عبارت است از درهم و دینار. و درهم و دینار برمی‌گردد ولی آن روز گذشته كه دیگر برنمی‌گردد، دیگر برنمی‌گردد.

 مسئله دیگر كه از این مسئله مهمتر است او این است كه تو الان داری زندگی را می‌گذرانی و یك قدم به آن طرف داری نزدیك می‌شوی نمی‌دانی كه این قدم به جنت و بهشت است یا به نار و جهیم‌

 است؟ می‌دانی؟ آیا واقعا ما فكر كردیم در این اعمالی كه انجام می‌دهیم در این كارهایی كه انجام می‌دهیم، این عمل و كار، ما را به بهشت می‌رساند یا این كه نه ممكن است مسئله غیر از این باشد و مطلب خلاف باشد، مسئله فرق كند.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند علامه طباطبایی وقتی كه در نجف بودند سرشان را می‌انداختند پایین و می‌رفتند به درس و بر می‌گشتد مردم می‌گفتند كه همین آقایان علما می‌گفتند این آقا سرش را می‌اندازد پایین، به این جا نگاه نمی‌كند به آن نگاه نمی‌كند به آن سلام نمی‌كند، بعضی‌ها را دیدید وقتی دارند در خیابان راه می‌روند؟ دارند در خیابان راه می‌روند دائما سرشان یا این طرف است یا آن طرف است از آن طرف خیابان كی می‌آید برود؟ از آن طرف كی می‌آید؟ این افراد افراد پراكنده هستند افراد متشطط هستند واین برای سالك خیلی ضرر دارد.

 الان این نكته به نظرم آمد یكی از چیزهایی كه برای سالك ضرر دارد این است كه در یك مجلسی كه می‌نشیند نگاه كند ببیند كه دو نفر كه دارند با هم صحبت می‌كنند چی دارند می‌گویند؟ حالا این فرض كنید كه در این جا نشسته آن در یك نقطه دیگر نشسته. خب دارند صحبت می‌كند به ما چه مربوط است؟ این حواس را بردن و متوجه صحبت دیگران شدن یك اثر سوئی در نفس انسان باقی می‌گذارد سالك باید متوجه خودش باشد. اولا حرف دارند می‌زنند آهسته می‌زنند اگر می‌خواستند بلند می‌زدند پس معلوم می‌شود نظری دارند قصدی دارند ثانیا خب اطلاع بر یك سرّ پیدا كردن شاید خلاف باشد. یك مسئله‌ای دارد مطرح می‌شود شاید خلاف باشد. من دیدم بعضی از افراد می‌آیند با من صحبت می‌كنند و آهسته هم صحبت می‌كنند و می‌بینم بعضی همین طور نگاه می‌كنند ببیند كه این چه می‌گوید و من چه جواب می‌دهم؟ یك كار خصوصی دارد و نسبت به هر چیزی. ثالثا از آرامش و سكونی كه برای سالك این آرامش و سكون از اكسیژن هوا مهمتر است این لطمه می‌بیند. این یك معیار باید باشد برای همه كار ما.

 مرحوم آقا می‌فرمودند این مساكین نمی‌دانند كه در دل این علامه طباطبایی چه دارد می‌گذرد؟ علامه طباطبایی نیامده در نجف كه سرش را هی این طرف بكند كه در این بقالی چه است و ببیند در این عطاری چیست این جا چه می‌فروشند ه‌ن جا چه می‌فروشند؟ آن الان به یك گرفتاری خودش مشغول است به یك مسائلی در وجود خودش در نفس خودش مشغول است كه اصلا مجال نمی‌گذارد برای این كه هی بخواهد این طرف و آن طرف نگاه كند كه كی آمد و كی رفت؟ هر كسی می‌خواهد بیاید و برود. اما افراد دیگر ....! نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود كه این روش و این سلوك بر

 اساس آن فطرت و براساسآن مشی او را می‌رساند، می‌شود فرد كامل، فردی كه به مقصود رسیده، فردی كه به سرمنزل مقصود رسیده و نتیجه را عائد كرده. اما دیگران نه! یا به این طرف نگاه می‌كند یا به آن طرف، كی رفت؟ كی خارج شد؟ كی وارد شد؟ فلان آقا وارد نجف شد فلان آن آقا خارج شد چه حرفی را آورد مطرح كرد و چه حرفی ...؟ امروز و فردا و پس فردا بعد هم بفرمایید بروید دیگر، هیچی، چه شد قضیه؟

 بزرگان این نحو بودند سرشان به كار خودشان بود. اگر دیدید یك شخصی سرش به كار خودش است و كاری به این مسئله ندارد، یك وقتی مسئله تكلیف است آن مسئله تكلیف حكم خاص به خودش دارد و شرایط خودش را دارد و ما نباید بیاییم قاطی كنیم خلط كنیم و هر چیزی را به نام تكلیف جا بزنیم نه این حرفها نیست بالاخره خدا را كه دیگر نمی‌توانیم گول بزنیم خدا و ملائكه خدا را كه نمی‌توانیم فریب بدهیم امروز می‌توانیم چند نفر را با صحبتها و كلمات دلنشین و اظهار مطلب كردن و اینها [فریب بدهیم‌] ولی فردا این خبرها نیست. پرونده را می‌آورند می‌گذارند جلو بفرما شما نیتت این بود خب حالا خوب است به فكر آن روز باشیم یا به فكر همین دو یا سه روزی كه دارد می‌گذرد؟ به فكر كدام باشیم؟ كدام برای ما مفید است؟ كسانی كه آمدند و بُردند، كسانی بودند كه به این جا كاری نداشتند سرشان را انداختند پایین و آمدند و رفتند.

 خدمتتان عرض كردم آن چه را كه من دیدم از ارتباط پدرم با مرحوم آقای حداد، بهترین شاگرد مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه خب مرحوم آقا بود دیگر، از نظر علمی‌خب كسی روی دست او نبود، از نظر موقعیت اجتماعی خب همین طور، ایشان وقتی كه می‌آمد در كنار آقای حداد، من آن چه را كه می‌دیدم آن دورانی كه ما دیدیم تقریبا من در سنین هفده هجده سالگی بودم كه دیگر از توفیق زیارت آقای حداد محروم شدیم، در همان سنین بود، اصلا مانند یك عبد در قبال مولای خودش بود، می‌آمد پدر ما می‌گرفت در آن مجلسی كه آقای حداد بود قضایایی كه خود من در كربلا وقتی كه مشرف شده بودیم در سن هجده سالگی می‌دیدم، قضیه آن را مرحوم اقا در روح مجرد تعریف كردند آن موقع سن من هفده سال یك قدری كمتر بود می‌گرفت در مقابل آقای حداد [می‌نشست‌] اصلا فكر نمی‌كرد كه كی وارد اتاق شد كی رفت؟ اصلا ...! فقط و فقط تنها فكرش و ذهنش متوجه ایشان بود و دائما دنبال این بود چی از دهان ایشان بیرون می‌آمد؟ فوری قلم و كاغذ درمی‌آورد و یا در همان موقع شروع می‌كرد به نوشتن الان این دفترهایی كه از مرحوم آقا باقی مانده و به حول و قوه خدا ان‌شاءاللَه در آتیه‌نزدیك ممكن است نوشته‌جات به این كیفیت ایشان، منتشر شود در آن جا خواهید دید، فلان‌

 روز مرحوم آقا این را فرمودند فلان روز فلان كس این را گفت تمام مطالب را ایشان می‌آمدند همه را می‌نوشتند و محفوظ می‌كردند یا این كه بعد از این كه ایشان رفتند می‌آمدند می‌نوشتند و چه بسا همین مطالب راهگشا است همین مطالبی كه در آن موقع مطرح شده‌

 این یك فرد یك فرد دیگری هم بود كه اسمش را ایشان آوردند در همین روح مجرد، هر كسی می‌آمد ایشان اصلا شده بود فضول اتاق فضول كار آقای حداد، كی آمد كی رفت؟ چرا فلانی آمد؟ آخر تو كه خودت را به شاگردی آقای حداد پذیرفتی و آقای حداد را به عنوان استادت پذیرفتی آخر چه شخصی آمد چه شخصی رفت كه به شما مربوط نیست. چرا فلان آقا می‌آید در این جا؟ یكی از افرادی كه پیش آقای حداد می‌آمد و از ایشان استفاده می‌كرد همین مرحوم آیت اللَه سید مصطفی خمینی بود پسر همین رهبر انقلاب بود، ایشان من خودم می‌دیدم هر دو هفته سه هفته از نجف می‌آمد و می‌نشست در آن جا. یك ساعت می‌نشست و ساكت هم بود بنده خدا، یك سوال از ایشان می‌كرد و آقای حداد هم یك جوابی می‌دادند اتفاقا آقای حداد هم ایشان را دوست داشت، می‌آمد می‌نشست استفاده‌اش را می‌كرد و می‌رفت این آقا فضولی می‌كرد كه چرا این آقا می‌آید؟ شما چه كار داری؟ چرا می‌آیند وقت ایشان را می‌گیرند؟ التفات كردید؟ چرا فلان آقا نمی‌آید؟ چرا ....؟ دائما اصلا كار این آقا این طور بود كه نسبت به افراد صحبت می‌كرد پشت سرشان حرف می‌زد از این می‌آمد می‌گفت! من در آن موقع سنم هفده سال بود وقتی این مطالب را می‌دیدم به او اعتراض می‌كردم و او یك جوابی به من می‌داد كه خلاصه بله ادراك این مسائل بالاتر از این حرفها است و من می‌گفتم من اینها را نمی‌دانم، من می‌دانم این روش روش خلاف است شما در قبال آقای حداد نباید صحبت كنی.

 و نتیجه آن چه شد؟ نتیجه‌آن این شد كه این می‌آید می‌آید می‌آید می‌آید می‌آید، این نفس می‌آید جلو، نفسی كه هنوز اصلاح نشده، با این تفكر با این دید با این اقدام، می‌آید جلو می‌آید جلو به یك جایی می‌رسد كه خودش در مقابل آقای حداد هم می‌ایستد! تا حالا درقبال سایر افراد می‌ایستاد حالا همین آمده جلو آمده جلو، یك مسائلی هم برای او منكشف شده یك مطالبی را می‌بیند، با توجه به عدم تربیت واقعی نفس و با توجه به آن چه را كه مكاشفه و مشاهده برای او حاصل می‌كند معجونی می‌سازد كه این معجون می‌آید در مقابل استادش می‌ایستد! التفات كردید؟ این جا دیگر چاره‌ای نیست! می‌گویند بفرمایید دیگر! لذا مرحوم آقا هم نوشتند كه ایشان را طرد كردند طرد كردند.

 خب چه شد؟ ایشان كسی بود كه همین آقایی كه عرض می‌كنم قادر بود بعضی از كارهای عجیبه را انجام بدهد، كارهای عجیبه! من جمله یكی از مسائل را من به شما می‌گویم. از منزل آقای‌

 حداد آمدیم بیرون به اتفاق ایشان، رفتیم بیرون سبزی بخریم یك چیزی برای ناهار بخریم یك مقداری میوه بخریم، اول برویم حرم زیارت كنیم و بعد هم برمی‌گردیم نزدیك ظهر بود یك چیزی بگیریم و بیاییم، آمدیم بیرون، گفت فلانی بیا قبل از این كه حرم برویم، برویم استرالیا در فلان جا یك گشت بزنیم و برگردیم! گفتم نه من اهل این حرفها نیستم! گفت نه عیب ندارد به كسی نمی‌گوییم! گفتم نه اول برو به آقای حداد بگو بعد هر جا ما را خواستی ببر، این طرف ببر آن طرف ببر كره ماه هم ببری [می‌آیم‌] هر چه اصرار كرد، نیم ساعت بیشتر نمی‌كشدها! یكربع می‌رویم ده دقیقه برمی‌گردیم! از این كارها می‌كردها! تازه این كمترین چیزی بود كه من به شما گفتم، چیزهای دیگر را نمی‌گویم كارهای دیگر كه می‌توانست بكند نمی‌گویم. ولی همان موقع در سن هفده سالگی، كمتر از آن سن، می‌دانستم انجام دادن این مسائل و این كارها بدون نظر استاد خلاف است. نرفتم، گفتم نمی‌آیم. گفتم برویم سبزی بخریم بیاییم این كارها چیست و خب چه می‌شود؟ می‌آید جلو. اینها تمام به خاطر این است كه این آقا به جای این كه به خودش بپردازد به مسائل دیگر دارد می‌پردازد به آن چیزهای دیگر دارد می‌پردازد به مسائلی كه برخلاف حركت [و] سیر تكاملی نفسش است دارد می‌پردازد و این نكته نكته مهمی‌است.

 نكته مهم این است كه انسان ببینید آن چه كه را برای او، برای حركت او مفید است آن را اختیار كند و مسائل دیگر را كنار بگذارد. وقتی كه من خدمت دوستان عرض می‌كنم راه سلوك زن در این است كه از شوهر اطاعت كند و به زندگی خودش بپردازد این مسئله‌ای نیست كه من از پیش خودم می‌گویم این مسئله‌ای است كه گفتم. عهده هم بر عهده خودشان مسئله هم بر عهده خودشان. حالا اگرما بخواهیم نه، مطلب را به یك نحوی دیگر كنیم، آن شوهری كه گفتن باید اطاعت كرد آن شوهر باید مثل كی باشد! یعنی چه؟ اگر می‌خواستند خودشان می‌گفتند دیگر. آن شوهری كه .... من از خودم می‌گویم ما همچنین خیلی آدم درست و حسابی كه نیستیم ولی صحبت در این است آن راه و آن طریق بر همین اساس است.

 یك نامه‌ای آمده بود برای من كه من در فلان جا می‌روم و شوهرم به من اجازه داده كه بروم ولی اجازه رفتن به فلان مجلس را نداده آیا من می‌توانم از اداره مرخصی بگیرم و بروم و بعد به شوهرم نگویم؟ گفتم نخیر حرام است. زن از منزل كه می‌خواهد بیاید بیرون، باید با اجازه شوهر بیاید بیرون، مجلسی كه می‌خواهد برود با رضایت [شوهر باید باشد] نه این كه یك كاری انجام بدهد كه آن بیچاره را دیگر [مجبور به رضایت كند] هر كسی می‌داند كه چكار كند! با رضایت و با طیب خاطر. چرا؟ چون بر خلاف مسیر فطرت نمی‌شود قدم برداشت. راه سلوك زن در این باب است. التفات كردید. مرد برای‌

 خودش یك حسابی دارد مرد برای خودش پرونده جدایی دارد. دیده شده بعضی‌ها می‌گویند این مطالبی كه شما مطرح می‌كنید خب این ظلم به زن است! این مطالبی را كه شما مطرح می‌كنید اجحاف است! دیگران جور دیگری می‌گویند جور دیگری تفسیر می‌كنند می‌گویم مگر من دیگرانم؟ چرا دیگران من نباشند؟ دیگران من باشند. چرا؟ مسئله سر این است كه خدمت شما عرض كنم همین راه و همین سیر به یك نحوی است كه حتی نسبت به مردها هم در بعضی اوقات همین اشكالات پیش می‌آید. ممكن است همین‌ها بگویند این مطالبی را كه شما می‌گویید چرا باید باشد؟ مرد هم هر كاری نمی‌تواند بكند. مرد هم نمی‌تواند هر مسئله‌ای كه به نظرش رسید مطرح كند هر كاری دلش خواست بكنداز حسن رفتار زن، سوء استفاده كند! خدا چوبش می‌زند پدرش را در می‌آورد این طور نیست به همین سادگی، اسلام گفته زن باید از مرد اطاعت كند حالا مرد هر چی دلش می‌خواهد ... نخیر! قدم از قدم كه مرد برمی‌دارد باید آن طرف حساب پس بدهد و یك وقت انسان متوجه می‌شود كه عجب! آن مقدار كه از مرد گرفتند و به حسابش گذاشتند خیلی بیشتر از آن است كه از زن توقع شده، خیلی بیشتر است ولی صحبت در این است كه ما این اعمال را می‌خواهیم برای كی انجام بدهیم؟

 این رفتار را برای كی می‌خواهیم انجام بدهیم؟ منظور من در این صحبتها و این مجالس كه با مخدرات و احبه و اعزه است بیشتر این چیزهایی است كه برای این محیط می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. ما برای كی می‌خواهیم انجام بدهیم؟ اگر ما می‌خواهیم برای خدا انجام بدهیم خف او اینطور خواسته، خودش می‌داند. من یك وقتی به یك شخصی می‌گفتم اختلافی پیش آمده بود، با شوهرش آمده بودند من جدا از آن شوهر با آن مخدره صحبت می‌كردم گفتم آقاجان مسئله‌شما با ایشان این است. یك وقتی یك مطلبی را ایشان از شما می‌خواهد كه در قدرت شما نیست آن یك مسئله‌دیگر است، نیست. یك وقتی نه! مشكل است قضیه، شما این را انجام بدهید از دو حال خارج نیست یا آن چه را كه او گفته صحیح است و شما یك مطلب صحیح را انجام دادید و شما نباید توقعی داشته باشید یا نه مطلبی كه گفته خلاف است اما شما برای رضای خدا آمدید و این زحمت را بر خودتان تكلیف كردید و این را انجام دادید در روز قیامت آیا خدا به خاطر این از شما سپاسگذاری می‌كند یا می‌گوید چرا انجام دادی؟ خب پس معلوم می‌شود كه ما با شوهر كه طرف نباید باشیم ما با كسی دیگر طرف هستیم. هم مرد در ارتباط با زن با كسی دیگر طرف است و هم زن در ارتباط با شوهر و بچه‌ها با كسی دیگر طرف است، طرف شخص دیگر است شما به این مسائلی كه این طرف و آن طرف گاهی مطرح می‌شود اصلا توجه نكنید اینها همه تخیلات است اینها همه تصورات است.

 شما در جایی قدم گذاشته‌اید كه مقصد و مقصود خود را فقط ولایت امام علیه السلام قرار دادید حالا زید چه می‌گوید عمر چه می‌گوید فرض این می‌گوید اشتباه است این می‌گوید درست است. مطلب در این است. آن چه را كه خدای متعال از ما می‌خواهد بر این اساس است و ما باید بدانیم بیش از آن مقدار كه ما نیاز به پروردگار در خود احساس می‌كنیم بیش از آن مقدار كه احساس بدبختی و بیچارگی و فقر معنوی و جهالت و نرسیدن به مطلوب، بیش از آن مقدار كه ما در خود می‌بینیم خدای متعال بیش از این مقدار نسبت به ما اقبال دارد بیشتر اقبال دارد.

 در حدیث قدسی است كه می‌فرماید لو علم المدبرون عنی كیف اشتیاقی بهم و شوقی الی رؤیتهم لما توشوقا اگر آن كسانی كه نسبت به من پشت می‌كنند آن كسانی كه به دنبال خودشان می‌روند آن كسانی كه مرا مدّ نظر قرار نمی‌دهند مطالب خودشان را مدّ نظر قرار می‌دهند، می‌خواهند در زندگی فكر و نظر خودشان اعمال بشود نیت خودشان اعمال بشود آن چه را كه من می‌گویم نمی‌خواهند آن را اعمال كنند آن كسانی كه دارند به دور خودشان می‌گردند اگر بدانند من چقدر از عمل اینها ناراحت هستم و چقدر اشتیاق دارم كه اینها را به سمت خودم ببینم، اگر این را احساس بكنند حدیث قدسی است ها از شدت شوق یك لحظه نمی‌توانند زندگی كنند یعنی فورا می‌میرند از شدت شوق! بله؟ فرض كنید كه من باب مثال انسان نسبت به شخصی عنادی دارد دشمنی دارد و خیال می‌كند در ذهن خودش كه این شخص نسبت به او چه هست و چه هست و اگر او را ببیند از بین می‌برد و چه می‌كند و فلان. بعد یك مرتبه با او در یك مجلس برخورد می‌كند و می‌بیند این آمد او را بغل كرد او را بوسید او را در كنار خودش گرفت آمد نشاند بالا وچه كرد! چطور یك مرتبه اصلا تمام فكرش به هم می‌ریزد و تمام بافته‌های خودش از بین می‌رود چرا؟ اصلا درست ١٨٠ درجه خلاف مشاهده می‌كند دیگر. مسئله بین ما و بین خدا از این باب است.

 مرحوم آقا می‌فرمودند آن خدایی كه ما یعنی منظور نه شخص ایشان یعنی خلاصه آن كسانی كه متكفل و متعهد امور مردم هستند آمدند آن را برای مردم تصور كردند آن خدا یك حالت ترس و وحشت و غضب و قهر و قهاریت و بگیر و بزن و ببند و كذا و كذا آمدند ترسیم كردند كه از آن اول وقتی كه اسم خدا می‌آید شروع می‌كند همه بدنها لرزیدن، همه بدنها شروع می‌كند به لرزیدن ولی ایشان می‌فرمودند آن خدایی كه اولیا می‌آیند آن خدا را برای مردم ترسیم می‌كنند آن خدایی است كه می‌شود او را در آغوش گرفت آن خدایی كه در كنار نشاند آن خدایی كه از پدر و مادر به انسان محبت او و رأفت او بیشتر است.

 شما كه الان در این جا نشستید و دارید به این مطالب توجه می‌كنید و بحمداللَه خودتان را در تحت اطاعت اوامر پروردگار قرار دادید و می‌خواهید رشد كنید آیا می‌دانید برای این حال آرامش شما و آمدن، چه ملائكه‌ای دست به دست هم دادند تا این كه شما را در این جا نشاندند؟ خبر دارید؟ ما كه نمی‌دانیم. چه موانعی برطرف شد تا شما توانستید بیایید؟ اگر مریض می‌شدید یك جریانی اتفاق می‌افتاد نه! ما همین قدر می‌گوییم بله! ما آمدیم و رفتیم و این كار را كردیم و از بعضی از مسائل دست برداشتیم و چه كردیم! در حالی كه مسئله از آن طرف است آن طرف دست به دست هم داده شده تا این كه قضایا در این طرف درست شده. این نكته را ما همیشه باید در نظر داشته باشیم. نكته این است كه تمام این لبیك‌های ما تمام این خواستهای ما تمام اینها همه اول لبیك از جانب او آمده و تا لبیك نیاید نمی‌شود قدم از قدم برداشت. و این نكته را همیشه ما باید مدّ نظر داشته باشیم. در عبادات باید مد نظر داشته باشیم این را كه من خدمت شما عرض می‌كنم عین آن چیزی است كه من در تجربه با بزرگان مشاهده كردم و عین آن چیزی است كه از آنها دیدم‌

 يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَه يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ‌ الحجرات، ١٧ می‌آیند پیش تو و می‌گویند یا رسول اللَه ما اسلام آوردیم، منت می‌گذارند می‌خواهند سر تو منت بگذارند كه ما اسلام آوردیم آمدیم جزو تو، جزو اطرافیان تو شدیم. چه كردیم چه كردیم! همه نظر نظر كثرت است. خدا صریحا می‌گوید، می‌گوید خدا بر شما منت گذاشت تا این كه شما را هدایت و اصلاح كرد خب این ابوسفیان بود دیگر، ابوجهل بود دیگر، این افراد دیگر هم بودند دیگر، بله؟ آن وقت اگر ما بدانیم مسئله از چه قرار است و حقیقت بر چه اساسی دور می‌زند آن وقت خیلی اوضاع عوض می‌شود خیلی افكار تغییر پیدا می‌كند ارتباطات ما با افراد خیلی دیگر فرق می‌كند نحوه معاشرت ما با افراد تفاوت می‌كند. دیگر خود را نمی‌توانیم به حساب بیاوریم همه در یك منوال قرار می‌گیرم همان نحوه كه من از بزرگان دیدم همان كیفیت كه خودم مشاهده كردم. بارها مرحوم آقا می‌فرمودند كه همه‌افراد رفقا و همه دوستان مثل دندانه‌های یك شانه می‌مانند و این را به خاطر مجلس گرم كردن و رعایت بعضی مسائل نمی‌گفتند! واقعیت را می‌گفتند یعنی واقعا همه در قبال پروردگار به این كیفیت هستند و ما می‌آییم با آن افكار خودمان و با آن طرز تفكر خودمان این حقیقت صاف و بی آلایشی كه می‌شود در این بستر قرار بگیرد ما او را در این طرف قرار می‌دهیم، می‌شود در این نحو قرار بگیرد ما در نحو دیگر قرار می‌دهیم خرابش می‌كنیم می‌پیچانیمش، آن فایده را دیگر نمی‌بریم و عمرمان را هم به بطالت گذراندیم و نتیجه‌ای طبعا عاید ما نخواهد شد.

 و این را باید همه ما بدانیم از من گوینده كه این مطالب را القاء می‌كنم و همه‌احبه كه این مطالب را می‌شنوند و همه‌افراد، این كه در آن طرف قوم و خویشی و نسب و خویشاوندی نیست. هیچ گونه این مسئله را كه خدمت شما عرض می‌كنم من خودم شخصا تجربه كردم هیچ گونه خویشاوندی و هیچ گونه تعلق كه طرف خیال كند بله حالا فرض كنید كه فلانی دیگر پسر آقا شده و كارش تمام شده است و حتما پدرش به او عنایت دارد نه این حرفها نیست یك روز كه من یك خطا كنم سریعا اثر آن را در نفس خودم می‌بینم صریحا دارم به شما می‌گویم اگر من قدم خلاف بردارم اثر كدورتش را در نفس می‌بینیم و روی تمام كارهایم تأثیر می‌گذارد این حرفها نیست و همین هم باید باشد درست هم همین باشد.

 مرحوم آقا می‌فرمودند می‌آیند پیش ما می‌گویند این كار را برای ما بكنید آقا آن كار را برای ما بكنید ایشان می‌فرمودند اصلا من مگر چه كاره هستم؟ می‌فرمودند من چه كاره هستم؟ واقعا همین طور است. یعنی در بین خودش و بین خدا مرحوم آقا اصلا هیچ گونه فضیلتی، امتیازی، كاری انجام بدهد برای این، برای آن، یكی را مقدم كند بر دیگری، اصلا این مسئله در مخیله ایشان خطور نمی‌كرد. می‌فرمودند مسائل دوستان با ما به نحو اتوماتیك است یعنی یك قضیه‌ای كه انجام می‌شود یك سرش می‌رسد به خدا یك سرش برمی‌گردد به ما. اصلا این مسائل همه مثل اتوماتیك انجام می‌شود یك عمل كه انجام بگیرد، عمل خلاف، آن در نفس خودش احساس دارد، می‌فهمد، از كجا می‌فهمد؟ مسئله بر اساس سه ضلع مثلث قرار دارد در رأس مثلث خدا قرار دارد در یك طرف آن انسان در یك طرف آن هم همان فرض استاد كامل فرض كنید كه حالا امام باشد یا پیغمبر باشد یا فرد دیگر باشد؟ این مسئله سه تا با همدیگر مربوط است. این یك عمل انجام بدهد می‌رود بالا از بالا می‌آید در قلب استاد، استاد احساس كدورت می‌كند نسبت به كی؟ نسبت به این. بخواهد نخواهد همین است. عمل خوب انجام می‌دهد لذا مرحوم آقا می‌فرمودند من یكدفعه به یك شخصی احساسی پیدا می‌كنم البته ایشان همه چیزرا كه به ما نمی‌گفتند اشاراتی، چیزی، من نسبت به او یك احساسی پیدا می‌كنم می‌بینم او عملی انجام داده، احساس خوب پیدا می‌كنم می‌بینم عمل خوب انجام داده، احساس .... اصلا اتوماتیك وار می‌زند قضیه. یك ثانیه هم تأخیر نمی‌افتاد، به محض این، تمام بود.

 من یك وقتی در خدمت ایشان بودم شب كاری را انجام داده بودم البته كار، خلاف نبود ولی خب جایش نبود حالا فرض كنید كه این را می‌گویم در خدمت كسی، این را بگویم جایش نبود و كسی هم از این قضیه خبر نداشت. فردا صبح رفته بودم خدمت ایشان نشسته بودند، ایشان داشتند مشغول‌

 نوشتن می‌شدند من هم در این كنار مشغول نوشتن بودم در همان مكتب ایشان، كتابخانه ایشان، همین كه من داشتم می‌نوشتم ببینید این مسئله تلگرافی و اتوماتیك همین كه من داشتم می‌نوشتم یك مرتبه آن معنا به ذهنم آمد كه من دیشب این كار را كردم، بدون هیچ مقدمه‌ای، در حین نوشتن، تا این معنا در ذهنم آمد مرحوم اقا سرشان را بلند كردند آقا سید محسن! گفتم بله آقا! گفتند فانّك بأعیننا، تو همیشه جلوی چشم ما هستید! التفات می‌كنید! سرشان را انداختند پایین و بعد مشغول نوشتن بقیه كتابشان شدند، اصلا مسئله اتوماتیك به این نحو است، از آن جا می‌آید می‌رود در این و بعد در آن جا چه می‌شود؟ البته نقطه‌اصلش در آن جا است زیراكس و كپی می‌آید در ما، ما خلاف داریم ...، اصلش آن طرف است خیال نكن تو هر كاری بخواهی می‌توانی بكنی فانك بأعیننا، تو در جلوی چشم ما هستی، هیچ كس هم از این قضیه خبر نداشت. و از این مسئله برای تمام دوستان و آنها اتفاق افتاده در ارتباط با مرحوم آقا، داشتند همه. مسئله مسئله قراردادی نیست. قضیه سلوك قضیه قراردادی نیست مثل ادارات كه هر اداره‌ای برای خودش قانون داشته باشد این اداره این قسم لباس بپوشند آن اداره آن قسم باشد. در ارتش لباس این طوری باشد در شهربانی این طور باشد در فلان اداره این طور باشد، قوانین هر اداره‌ای تفاوت كند.

 در سلوك مسائل تكوینی است این آب آب است هزار نفر بیایند بگویند كه این آب سمّ است سمّ نمی‌شود. این مایع سمّ‌است هزار نفر بیایند بگویند این مایع اشكالی ندارد این سمّ‌است. لهذا مسائل سلوكی تمام این مسائل تكوینی است و این تشریع بر اساس آن تكوین است و امكان ندارد یك مسئله‌ای مقرب انسان باشد و مورد نظر خدا نباشد و امكان ندارد یك مسئله‌ای مبعد باشد و مورد نظر خدا باشد، دور بكند انسان را و مورد نظر خدا باشد، صلاح بر این باشد فعلا ...! نه آقا آن صلاحها را بگذارید كنار. صلاح آن است كه او می‌خواهد فساد آن است كه او نمی‌خواهد. مسئله صلاح و فساد بر اساس اراده و عدم اراده او تعلق می‌گیرد، نه این كه امروز صلاح است من این امر را بكنم فردا صلاح نیست آن امر را بردام، این مسئله است. آن وقت اگر این نحوه را كسی انجام داد و به این كیفیت پیش آمد خداوند راه او را تضمین می‌كند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند كسی كه بیاید و به این مطالبی كه من گفتم عمل كند من تضمین می‌كنم! دیگر حرف عادی نیست. من مقصد او را تضمین می‌كنم من هدف او را تضمین می‌كنم من راه او را ...، به شرط این كه انسان درست بیاید، به شرط این كه بیاید و توفیق را هم از خدا بخواهد و خلاصه با زبان عجز و نیاز به خدا عرض كنیم كه ما قدرت و تحمل برای انجام وظیفه را نداریم، خود قدرت و

 تحمل [را] هم تو بده، درست بگوییم اگر درست گفتیم او هم می‌دهد ولی اگر در همان موقع گفتن، یك چیزهایی را هم نگه داریم، می‌گوییم خدا یا تو بده ولی درست نمی‌گوییم می‌گوییم خدایا تو توفیق بده خدا می‌گوید بسیار خب من همین الان توفیق را به تو دادم همین الان دادم تو چرا نمی‌روی؟ یعنی چه توفیق را دادم؟ یعنی موانع را از سر راه تو برداشتم می‌توانی بلند شوی می‌توانی این عمل را انجام بدهی می‌توانی اقدام را بكنی توفیق معنایش این است. انسان بنشیند بگوید كه من توفیق ندارم كه معنا ندارد، نه! خدا می‌گوید من توفیق را الان دادم مثل این كه الان این توفیق را خدا به شما داده، بسیار خب. برای ادامه انسان باید كار انجام بدهد اگر انسان درست بگوید و اگر واقعا بگوید یعنی از روی صدق احساس بكند، شما بدانید كه اگر تمام خلایق را هم خدا به آن مرتبه عرفان و فنا برساند هیچ برای خدا به اندازه سر سوزنی مانعی ندارد تصور نكنید كه حالا یك نفر بود دو نفر بود در هر زمانی، نه این حرفها نیست. رسیدن به مقصود و مطلوب برای همه افراد در همه زمانها و در همه‌شرایط و امكانات فراهم است. خب این یك صحبتی كه راجع به این زمینه كردیم. از آن جایی كه بنا داشتم در این مجالس اگر دوستان مطلبی، مشكله‌ای به نظرشان می‌رسد در همان حدود امكان مجلس اگر صحبتی هست در حدود یكی دو تا سه تا سوال اگر مطرح بكنند من پاسخ می‌دهم.

 سؤال: این مخدره این طور نوشتند كه آیا اگر ما بخواهیم راه خدا [را] بپیماییم توجه‌مان بیشتر به ولی خدا باشد یا به امام زمان؟ و [توجه به ولی خدا] بی توجهی به امام زمان محسوب می‌شد یا این كه توجه به ولی خدا همان توجه به امام زمان است به دلیل این كه ولی هم از امام زمان دستور می‌گیرد و هر دو در طول هم واقع شدند و از هم جدا نیستند.

 استاد: البته این نكته، بله، نكته بسیار خوبی است و این مطلب را به نحو كلی به یك قسم می‌شود مطرح كرد اما اگر بخواهد در مصداق بیاید مسئله آن فرق می‌كند. به نحو كلی این است كه ولی‌خدا آن شخصی است كه از نفس گذشته باشد و به فنا رسیده باشد و خود ما هم به دنبال یك همچنین ولی داریم می‌گردیم و اگر دست من هم به یك همچنین شخصی برسد به حول و توفیق الهی سر ارادت بر یك همچنین آستانی می‌ستانم. این شخصی ولی با این خصوصیات كه هست بله، آن تفاوتی با امام زمان از نقطه نظر اتصال به آن حضرت ندارد اما آن چه را كه به آن ولی می‌رسد از طرف امام زمان علیه السلام است و فقط فقط امام زمان علیه السلام، او واسطه نزول بركات پروردگار و پخش آن در عوالم امكان است. بنابراین توجه همان طوری كه خود مرحوم آقا بارها تذكر می‌دادند فقط باید به خود امام زمان علیه السلام معطوف باشد و توجه به آن ولی‌خدا هم باید در راستای توجه به امام‌

 زمان ارواحنا فداه مطرح باشد و نظر استقلالی نباید نسبت به این مسئله داشت.

 سؤال: راجع به كتابهای مرحوم آقا فرموند كه كدام كتاب را به افراد [توصیه كنیم؟]

 استاد: بله كتابهایی را كه ایشان نوشتند كتابها را برای همه افراد نوشتند و ایشان می‌فرمودند ما این كتابها را برای همه نوشتیم وبنده شخص خود من كه خب طبعا بیشتر به نظرات ایشان آگاه هستم خودم را بی نیاز از این كتابها نمی‌دانم و حتی در بسیاری از مسائل كه بعد از فوت ایشان اتفاق افتاد كرارا و مراراً عرض كردم كه اسوه من مسائلی بود كه در آن كتابها بود و الحمدلله هم نتیجه را گرفتم و در این قسمت ما ضرر نكردیم و این كتابهای ایشان بله، درست است به افراد معمولی می‌شود هدیه داد البته كتابهای ایشان مراحل مختلفی دارد فرض كنید كتاب توحید علمی‌ایشان یك كتاب تخصصی است و شاید هر كسی نتواند به محتوای آن برسد و به قول خود ایشان كسی می‌تواند این كتاب را بفهمد كه یك دوره فلسفه و عرفان نظری خوانده باشد. كتابهای دیگر ایشان در آن حد نیست و خود شخص از نحوه مطالعه و دریافتی كه از كتابها می‌كند می‌تواند موقعیت خودش را با آن كتابها ارزیابی كند.

 راجع به شركت در مجالس ذكر البته این شركت بسیار لازم است و فایده هم بر این مسئله مترتب است. همان طوری كه عرض كردم راه خدا، راه منحصر به یك نوع بینش و یك نوع تفكر نیست. آن چه كه برای راه سالك بین او و بین پروردگار مطرح است عبارت است از خلوص نیت و صفای باطن و اخلاص در عمل، آن در هر جا باشد آن مهیا است. بعضی‌ها سوال می‌كنند چرا ما به زیارت ائمه علیهم السلام برویم؟ این همه تأكیدی كه فرض كنید بر زیارت امام رضا علیه السلام شده بر زیارت سیدالشهدا شده، خب از همین جا ما قلبمان را خالص می‌كنیم بدون این كه خرجی كنیم و چیزی، زیارت كنیم. مسئله رفتن به زیارت یعنی استفاده حضوری از بركاتی كه متوجه همان بقعه است به واسطه عنایت و توجه خاصی كه آن روح با آن بدن دارد. چرا می‌گویند بروید قبرستان و به زیارت قبر؟ به جهت این كه آن روح در ارتباط با آن بدن یك تعلقی دارد كه توجه آن در آن جا بیشتر است. قطعا در روضه منوره علی بن موسی الرضا علیهما السلام و ارواحنا فداه، این تأثیری كه در آنجا هست قطعا آن تأثیر در جای دیگر نیست با این كه ولایت آن حضرت ولایت عامّ‌است و اصلا مكان برنمی‌دارد و مسئله مسئله مادی و فیزیكی نیست، مسئله متافیزیك و مابعدالطبیعه است و در آن جا مكان و زمان اصلا مطرح نیست منتهی صحبت در این است كه رفتن در این مكان به معنای قدم برای رسیدن به معشوق و به مطلوب و محبوب ما كه امام علیه السلام، امام رضا، قدم برداشتن است التفات كردید! این مسئله است و خیراتی كه در این قضیه متوجه می‌شود مترتب بر این نكته است. كسی كه می‌تواند برود

 به این معنا است كه شرایط برای او آماده شده و كسی كه نمی‌تواند برود به این معنا است كه شرایط برای او آماده نیست خب در این صورت عدالت پروردگار و آن جنبه‌فیض مطلق كه شامل همه افراد است اقتضا می‌كند كه همان طوری كه شرایط برای یك شخص آماده می‌شود و آمادگی آن شرایط در اختیار افراد نیست پس بنابراین اگر قرار باشد آن فیض براساس شرایطی كه در اختیار افراد نیست بیاید خب این ظلم است، افرادی كه نمی‌توانند بروند خب اگر محروم باشد این ظلم است. بر همین اساس می‌گویند كسی كه نمی‌تواند برود، از دور زیارت كند عینا آن ثواب را می‌دهند كسی كه می‌تواند خب باید بلند شود برود زیارت كند البته طبق شرایط خودش نه این كه خارج از آن حد. همین مسئله در مورد مجلس ذكر هست در مورد مجلس ذكر باید افراد تابع شرایط خاصی باشند آمادگی داشته باشند و از نظر سایر مسائل دیگر كه طبعا برای دوستان این ها مطرح شده و همه اطلاع دارند و اگر كسی نتواند و برای او آن آمادگی نبود در عین این كه آن اشتیاق و شوق برای رسیدن به این مسئله را داشته باشد بدون یك ذره كم و كاست از همان بهره‌های معنوی برای او هم خواهد آمد و آثارش هم دیده شده است.

 سؤال: در این جا ایشان نوشتند كه آیا در یك زمان می‌شود دو ولی‌خدا باشد یا این كه در هر زمان یك ولی‌وجود دارد و آیا می‌شود كه در یك زمان بیش از یك نفر كامل باشند؟

 جواب: بله اشكالی ندارد و هیچ مانعی ندارد كه بیش از یك نفر هم باشند منتهی قرائن و شرایط تا به حال بیش از دو یا سه تا را نشان نداده، از دو نفر بیشتر نبوده ولی این به عنوان یك امر حتمی‌نیست.

 سؤال: منظور از حدیث امام رضا كه فرمودند هر كسی می‌خواهد عزیزترین كس روی زمین باشد به حسین نگاه كنید چیست؟ با توجه به این كه در زمان امام رضا امام حسین وجود نداشت و منظور از حمله عرش كه زمانی مردم می‌میرند و فقط او و جبرئیل می‌ماند اسرافیل است؟

 استاد: منظور از حمله عرش ملائكه نیستند بلكه منظور آن ارواح مجرده هستند كه مافوق ملائكه هستند، این منظور است. اما از آن حدیث امام رضا كه فرمودند به حسین نگاه كند منظور شخص امام حسین كه نیست بلكه همان رفتار و كیفیت سیدالشهدا علیه السلام است كه همان طوری كه بارها عرض كردم انسان باید برنامه سیدالشهدا علیه السلام را لحظه به لحظه اسوه برای حركت خودش قرار بدهد اگر این طور باشد خود نگاه كردن به واقعه امام حسین علیه السلام و حضرت زینب و كیفیت رفتار آن‌ها، یك وقتی من در یك مجلسی بودم مجلس مرحوم آقا در مشهد، ایشان صحبت می‌كردند راجع به بعضی از حرفهایی كه مطرح می‌شود و زنها می‌آیند صحبت می‌كنند جلوی مردها، ایشان خیلی متأثر بودند و گفتند می‌گویند حضرت زینب آمد و رسالتش را چه كرد و جلوی افراد و

 مردم و یزید و دم و دستگاه كوفه و اینها صحبت كرد و هیچ اشكالی ندارد زن بیاید صحبت كند جلوی مرد و ...! ایشان فرمودند حضرت زینب شصت سال سنش بود یك واقعه داریم كه در این مدت شصت سالی كه در مدینه بود ایشان بیاید برای مردها صحبت كند؟ این چه مسائلی است كه باید مطرح بشود؟ خب حالا تفسیرهای مختلف بر عهده‌خود افراد است و هر كسی باید پاسخگوی طرز تفكر و طرز اعلان و مطلب باشد.

 آن را كه ما می‌فهمیم این است و باید بدانیم كه بر اساس فهم و ادراك ما از ما مؤاخذه می‌شود نه بر اساس یافته‌های دیگران. حضرت فاطمه زهرا (سلام اللَه علیها) ابن ام مكتوم كه شخص نابینایی بود آمد كنار درب منزل حضرت زهرا حالا روایات را به چه معنا می‌كنند خودشان می‌دانند! این قضیه واقعه تاریخی است و شكی در این مطلب نیست آمد كنار در و در زد، حضرت زهرا آمد پشت در تا متوجه شد ابن مكتوم است رفت كنار، پیغمبر سوال كرد كه شما چرا كنار رفتی این شخص كه كور است؟ عبارت حضرت زهرا این است كه او مرا نمی‌بیند ولی وجود من را به عنوان یك زن احساس نمی‌كند؟ ببینید! این كلام كلام حضرت زهرا است، این كلام هم گفته شده است حالا دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. حالا دیگران می‌آیند جور دیگراین، طرف می‌كنند شرایط مكان و شرایط زمان و .... این ها دیگر طبعا از حیطه تفكر و تعقل ما طبعا خارج است، این مسائل و اینها بر عهده خود آنها خواهد بود. باید انسان چه مرد و چه زن سرگذشت سیدالشهدا علیه السلام را ....

 وقتی حضرت زینب از مدینه می‌خواست حركت كند اولا نیمه شب كاروان سیدالشهدا آمد بیرون ثانیا برای این كه چشم نامحرم حتی به حضرت زینب و دیگران نیفتد این جوانان بنی هاشم آمدند همان محرمهای حضرت زینب و ام كلثوم دور این كجاوه و اینها راگرفته بودند تا این كه وقتی سوار می‌شوند افراد غربیه نبینند این جوری اینها آمدند كربلا، این را هم به مردم بگویید! این جوری آمدند به كربلا و در مجلس یزید حضرت زینب مقنعه نداشت كه سرش كند یعنی اصلا شما باور نمی‌كنید یعنی با چادر خودش را می‌پوشاند اصلا مقنعه نداشت! صورت دختران سیدالشهدا را در مجلس یزید اگر ندیدند كه آن شخص از اصحاب یزید نمی‌گفت كه این كنیز را بردار به من ببخش! خب لابد دیده دیگر! این قسم كار به این جا رسید خب بله! وقتی اراده‌خدا تعلق بگیرد و این را شما بدانید مسئله اسارت حضرت زینب و اهل بیت سیدالشهدا به مراتب از قضیه خود كربلا مهمتر است و سوزنده‌تر است و نارحت كننده تر است و متألم‌تر كننده تر است. مرد حاضر است ده تا جان بدهد در مقابل غیرتش و سایر مسائل ایستادگی كند و این اخلاص سیدالشهدا را می‌رساند و این آن تسلیم و رضای‌

 مطلق كه اصلا به اندازه سر سوزنی، كجا می‌توانند انبیا یك همچنین چیزی را داشته باشند؟ ابدا! كاری كه امام حسین انجام داد كجا می‌تواند نبی انجام بدهد؟ كجا؟ منحصر به فرد است كار سیدالشهدا، فقط از عهده خود او برمی‌آید

 خب این مسئله را شما اگر بخواهید نگاه كنید آن وقت متوجه می‌شوید كه مسائل و حقایق خیلی تفاوت می‌كند. لذا امام رضا علیه السلام كه می‌فرمایند كسی كه به امام حسین نگاه كند یعنی به آن روش و مرام ا یشان، حرفهایی كه ایشان زد، در كربلا چه حرفهایی زد، چه برنامه‌هایی داشت، با افراد یكی یكی چكار كرد با پسرهای خودش چكار كرد صحبت‌های حضرت، كیفیت خود حضرت، حریت حضرت، آن عدم تعلقش به ما سوی اللَه كه اصلا شائبه كثرت در وجود آن حضرت نبود، به برادر خودش عباس در شب عاشوار می‌گوید برو، به برادرش می‌گوید برو! این مردم با من كار دارند! مگر برای حضرت ابوالفضل امان نامه نیامد؟ شمر آمد امان نامه را آورد دیگر، چون یك قوم وخویشی از طرف مادری با فامیل شمر داشتند دیگر، به همه، به اصحاب، به فرزندان، به خود حضرت علی اكبر حتی، این نحوه آزادگی این نحوه حریت این نحوه عدم تعلق كه حتی دفاع از امام واجب شرعی است یعنی اگر فرض كنید كه الان امام زمان علیه السلام ظهور كند و مورد هجوم كافران و دشمنان قرار بگیرد آمدن و دفاع كردن [از] امام زمان، ایستادن و كشته شدن واجب شرعی فقهی است دفاع كردن واجب شرعی است این قدر این امام حسین حرّ است این قدر این امام حسین بی تعلق است این قدر آزاد است كه حتی با این كه امام است این واجب شرعی را هم از مردم برمی‌دارد، می‌گوید خودتان می‌دانید، حتی این را هم برمی‌دارد با این كه دفاع از امام واجب شرعی است دیگر، می‌گفت من نیاز ندارم به كسی، نیازی ندارم. این مسائل و توجه و تدبر در مسائل سیدالشهدا در قضایای كربلا این مسائل خلاصه موجب می‌شود كه انسان بتواند به مطالب جدیدی دسترسی پیدا كند

 ان‌شاءاللَه این نامه ها را بهتر است ما ببریم و مطالعه كنیم و اگر بشود و شاید اگر قبلا داده می‌شد مسائلی كه در آن بود مطرح می‌شد ان‌شاءاللَه در جلسه بعدی راجع به سایر مطالبی كه فرمودند صحبت خواهیم كرد اگر بدایی پیش نیاید و توفیق مجدد زیارت دست بدهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد